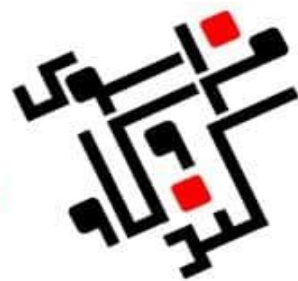


گاهنامه فراسوی کند و کاو/ شماره اول/ بهمن ۱۴۰۰



نگاهی نقادانه به آموزش و پرورش

◆ زنگ اول

فراسوی کند و کاو، فراتر از کدام نقد

◆ زنگ تجربه

همکار گرامی: اگر سکوت کنیم نوبت ما هم می‌رسد

◆ چرا تحلیل طبقاتی؟

فقیر یا غنی یا شکاف طبقاتی

◆ معرفی کتاب

◆ بازاری شدن آموزش

نگاهی به مدارس نمونه و تیزهوشان

◆ یک معلم یک شعر

◆ نگاهی به برخی شاخص‌های تحصیلی در استان سیستان و بلوچستان





فهرست

زنگ اول ۳

چرا تحلیل طبقاتی؟ فقیر و غنی یا شکاف طبقاتی؟ ابراهیم خوش‌نویس ۶

بازاری شدن آموزش: نگاهی به مدارس نمونه و تیزهوشان، محمد دارکش ۱۰

نگاهی به برخی شاخص‌های تحصیلی در استان سیستان و بلوچستان، جعفر ابراهیمی ۲۰

زنگ تجربه، دامون گیلانی ۲۸

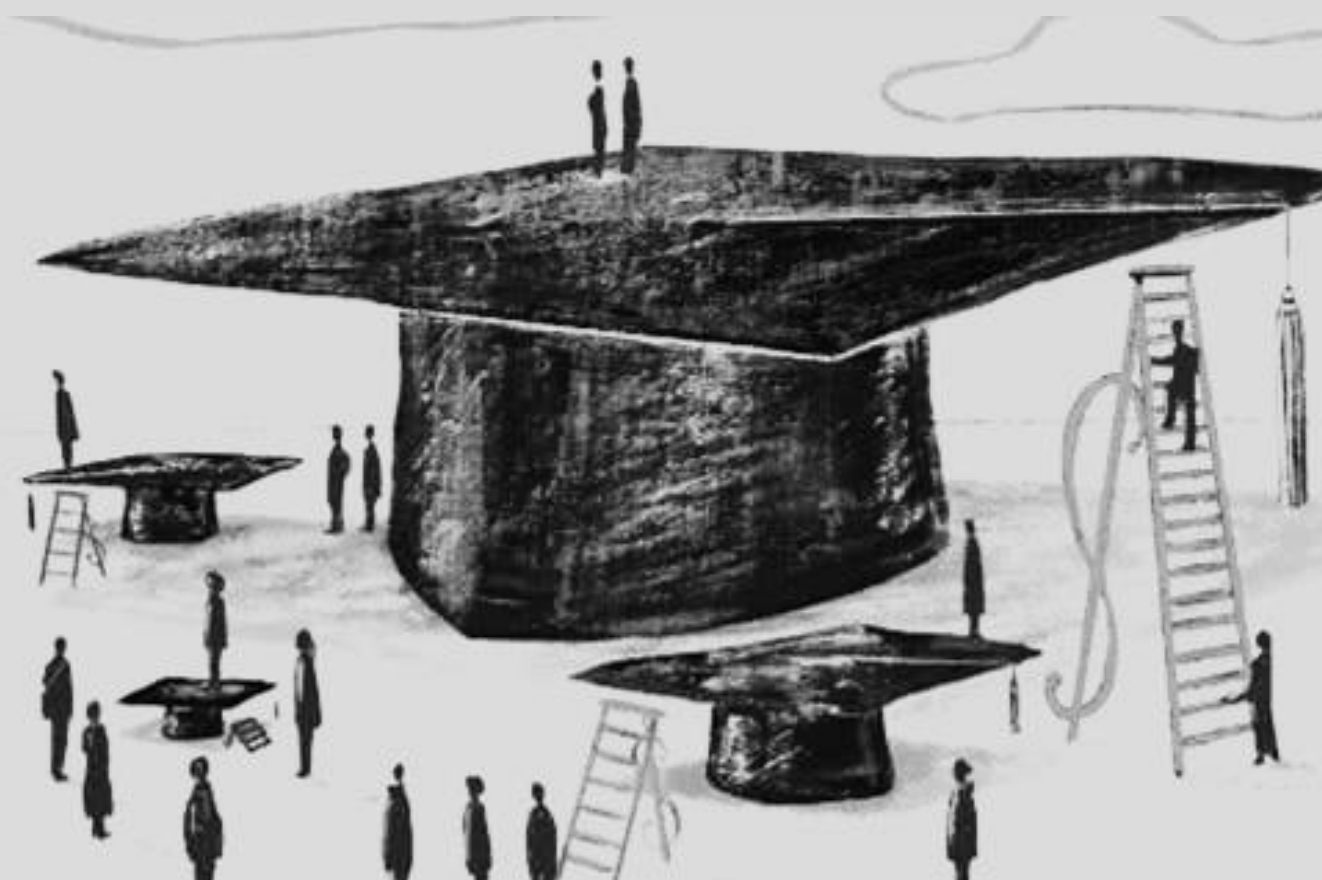
معرفی کتاب ۳۴

یک معلم، یک شعر، عبدالرضا قنبری ۳۶



زنگ اول

فراسوی کندوکاو، فراتر از کدام نقد





فراسوی کندوکاو به دنبال تحلیل انتقادی آموزش و پرورش است این نشریه می‌کوشد فراتر از نگاه سطحی بنیان‌های نظام آموزشی را مورد واکاوی قرار دهد و چرایی شرایط موجود را مورد پرسش قرار دهد و نشان دهد که امر آموزش را بدون درک درست از امر طبقاتی و سیاسی نمی‌توان تحلیل نمود چراکه مدرسه سیاسی‌ترین نهاد جامعه مدرن است که در آن ایدئولوژی طبقه حاکم می‌کوشد به میانجی آن به خود مشروعیت بخشد و آلترناتیوهای خود را به عقب براند.

از همین رو نقد مسئله آموزش به صورت عام و آموزش و پرورش به صورت خاص مستقل از نقد ساختار طبقاتی و سیاسی مسلط واجد یک نگاه نقادانه رادیکال است نگاهی که بنیان‌های نظام آموزشی را آشکار نماید و پیچیدگی‌ها و وابستگی‌های آن به ساختارهای کلان را نشان دهد و البته به دنبال طرح آموزش جایگزین و فرارفتن از توصیف شرایط موجود باشد.

تاکنون نقدهای فراوانی از نظام آموزشی به رشته تحریر درآمده است. نقد دانشگاهی و نقد ژورنالیستی نمونه‌ای از این نقدهاست. نقد دانشگاهی در قالب تحقیقات مقطع دکتری و کارشناسی ارشد یک نقد سطحی و کمی گراست به خاطر همین اکثر اساتید، دانشجویان را به سمت اندازه‌گیری متغیرهای مرتبط با آموزش به صورت کمی سوق می‌دهند.

با این حال با رشد سیاست‌های نئولیبرالی در یک دهه اخیر هجمه به معیشت معلمان و به محاق رفتن آموزش رایگان باعث شده است برخی دانشجویان رشته علوم اجتماعی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد و تز دکتری خود را به نقد و بررسی و تبعات سیاست‌های طبقاتی معطوف نمایند اما به واسطه عدم پیوند دانشگاه و مدرسه این تحقیقات در سطح



آکادمی باقی مانده و وارد فضای عمومی نقد نظام آموزشی نشده است. اگرچه ما می‌کوشیم این نقدهای رادیکال را معرفی و از نتایج آن استفاده نماییم اما هدف نشریه انتشار این نقدها هم نیست.

از سوی دیگر همواره در روزنامه‌ها و سایت‌ها و فضای مجازی شاهد انتشار یادداشت‌هایی توسط روزنامه‌نگاران و کنشگران صنفی و معلمان و کارشناسان در مورد آموزش و پرورش هستیم که در ابعاد مختلف به نقد آموزش و پرورش می‌پردازند و اغلب به مسائل روز می‌پردازند بی‌آنکه به ریشه‌های بنیادین وضعیت موجود بپردازند اما فراسوی کندوکاو ریشه‌های وضعیت موجود را نقادی می‌کند.

فراسوی کندوکاو رسالت آگاهی بخشی برای خود قائل است. لذا ما برای این منظور می‌کوشیم هر شماره را به موضوع خاصی اختصاص دهیم و فضای مناسبی برای طرح دیدگاه‌ها و نظرات معلمان، دانش آموزان و والدین فراهم نماییم.

ما می‌کوشیم به کمک معلمان و دانش آموزان و هر آن‌کس که می‌تواند ما را یاری دهد افق جدیدی در نقد آموزش و پرورش بگشاییم. ما به همان میزان که می‌کوشیم نوشته‌هایمان بر پایه‌های علمی و تجربه زیسته نویسندگان برخوردار باشد، می‌کوشیم در دام بحث تئوری و آکادمی محض نیافتیم. فراسوی کندوکاو به دنبال مخاطب خاص در بین روشنفکران و آکادمی نیست. ما به دنبال آن هستیم که مسئله آموزش را به مسئله جدی همگانی از جمله کسانی تبدیل نماییم که زندگی آنان تحت تأثیر امر آموزش است. از همین رو اولین شماره را به ضرورت تحلیل طبقاتی و پیامدهای آموزش طبقاتی و تجربه زیسته خود در این نظام آموزشی اختصاص داده‌ایم.



چرا تحلیل طبقاتی؟

فقیر و غنی یا شکاف طبقاتی؟

ابراهیم خوش‌نویس





بنا به آمارها ۳۳ درصد از مردم ایران دچار «فقر مطلق» هستند و ۶ درصد از آنان نیز در زیر خط گرسنگی به سر می‌برند. در دی ۱۳۹۹ با توجه به آمارهای گوناگون همچون حقوق دریافتی و گرانی‌ها، اعلام شد که نزدیک به ۵۸ درصد مردم ایران برای زنده ماندن تلاش می‌کنند نه زندگی کردن. بالای ۲۵ میلیون نفر در اسکان‌های غیررسمی (اعم از بدمسکن‌ها و زاغه‌ها) سکونت دارند و روزانه بر شمار کودکان کار و خیابان افزوده می‌شود.

اینها مشتی اعداد و ارقام نیست و ما هر روز به هنگام خرید کردن و کرایه‌ی تاکسی و اتوبوس و مترو دادن عملاً فقیر شدن خویش و بی‌ارزش شدن میزان درآمدی که داریم را لمس می‌کنیم. امروز نگاهی به صفحه‌ی اجتماعی و اقتصادی روزنامه‌های رسمی کشور خبر از وجود اوضاع وخیم معیشتی‌ای می‌دهد که چیزی شبیه به یک فروپاشی اجتماعی است.

گور خوابی، اتوبوس خوابی، پیوستن بیش از یک میلیون نفر ظرف یک سال گذشته به جمع رانندگان اسنپ و پُر شدن متروها از دست‌فروشان از یک سو، در کنار خانه‌های اعیانی باستیهیلز و لواسان، حقوق‌های نجومی مدیران بانک‌ها و شرکت‌های دولتی، و مدرسه‌های غیرانتفاعی با شهریه‌های میلیونی از سوی دیگر، سیمای جامعه‌ای را رقم زده که حتی مسئولانش هم معترفند در اوج «شکاف طبقاتی» است.

تحلیل طبقاتی چیست؟

«شکاف طبقاتی» اما دقیقاً ناظر بر چه مناسباتی است؟ بیشتر وقت‌ها وقتی از این اصطلاح استفاده می‌شود منظور بیان فاصله‌ی بین فقیر و غنی در کشور یا بیان نابرابری در توزیع ثروت است. اما «شکاف طبقاتی» ابداع شد تا



چیزی بیش از این‌ها را بگوید. ما وقتی از «تحلیل طبقاتی» صحبت می‌کنیم و در جریان آن به وجود «شکاف طبقاتی» در جامعه هم صحنه می‌گذاریم، به مناسباتی اشاره داریم که حاکمان مدافع منطق سود و استثمار و کالا کردن همه چیز، سازمان تولید مملکت را طوری چیدند که ضرورتاً از آن فقیر و غنی بیرون می‌زند و همچنین امکان‌های اعتراض و چانه‌زنی برای اکثریت مردم مُزدبگیر در قیاس با امکان‌های سرکوب‌گری و فساد سیستماتیک برای اقلیت حاکم، نزدیک به هیچ است.

تحلیل طبقاتی داشتن اشاره به عینکی است که اگر به هنگام دیدن مناسبات اجتماعی آن را بر چشم داشته باشیم، قادریم تا صف‌بندی‌هایی را ببینیم که خبر از وجود تضاد منافی جدی میان اکثریت مردم و اقلیت حاکم می‌دهد؛ تضاد منافی که در هیأت اعتراضات مردمی که گاه بدل به خیزش و قیام می‌شود و حاکمیت را وادار به خشن‌ترین نوع سرکوب با توسل به کشتار زیاد می‌کند.

اجزای تحلیل طبقاتی

تحلیل طبقاتی دستکم سه مؤلفه‌ی مهم دارد:

- **اقتصاد:** یعنی نیروهای حاضر در صحنه‌ی سیاسی-اجتماعی چه موقعیتی در ساختار تولید وضعیتی استثماری دارند؟

- **سیاست:** یعنی نیروهای حاضر در صحنه‌ی سیاسی-اجتماعی چه موقعیتی در کشمکش‌های سیاسی دارند یا می‌توانند داشته باشند.



- **ایدئولوژی:** یعنی نیروهای حاضر در صحنه‌ی سیاسی-اجتماعی مخاطب بالقوه و بالفعل چه نهادها و شرایط عینی سلطه‌گرانه هستند.

به این ترتیب ما متوجه می‌شویم که در نظامی نابرابر، چه کسانی سودها را تولید می‌کنند اما از آن بی‌بهره می‌مانند و چه کسانی سودها را به جیب می‌زنند؛ نیروهایی تقسیم شده به این دو گروه در چه نهادهای سیاسی‌ای حاضرند و چه منافعی دارند؛ و دست آخر به چه مناسبات عینی‌ای جلوه‌ی عقلانی و طبیعی می‌بخشد یا جذب چنین

تحلیل طبقاتی داشتن اشاره به عینکی است که اگر به هنگام دیدن مناسبات اجتماعی آن را بر چشم داشته باشیم، قادریم تا صف‌بندی‌هایی را ببینیم که خبر از وجود تضاد منافعی جدی میان اکثریت مردم و اقلیت حاکم می‌دهد؛

جلوه‌هایی می‌شوند. بر این اساس برندگان و بازندگان وضعیت موجود در هر زمینه‌ای مشخص می‌شود: کار، مسکن، شهر، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و ...

برای مثال اگر حوزه‌ی آموزش و پرورش را در نظر بگیریم:

- معلمان نیروهای کاری هستند که با ارائه‌ی خدمات آموزشی در حال آماده‌سازی دانش‌آموزان به عنوان نیروهای کار آینده برای حکومت هستند و نیز اگر در مدارس غیرانتفاعی باشند، سود خالصی برای مالکان مدرسه تولید می‌کنند.



- زمانی که معلمان در هیأت کانون‌های صنفی برای رتبه‌بندی و حق آموزش رایگان مبارزه می‌کنند در یک سو می‌ایستند و نمایندگان مجلس و دولتیان مخالف با این مطالبات در سوی دیگر یک نزاع طبقاتی با منافع متضاد.

- و در نهایت زمانی که آموزش ایدئولوژیک از طریق بخشنامه‌هایی به معلمان و دانش‌آموزان حُقه می‌شود یا اعتصاب کردن معلمان ضربه به دانش‌آموز تفسیر می‌شود، دستگاه ایدئولوژیکی کار می‌کند که حامی مناسبات مادی موجود است.

تحلیل طبقاتی چه نیست؟

تحلیل طبقاتی بناست روابطی را افشا کند که در جریان آن صف‌بندی‌هایی اتفاق می‌افتد و آنچه ممکن است طبیعی و عقلانی به نظر برسد، لحظه‌ای از فریب است که اما زندگی ما را عملاً شکل می‌دهد و باید بر آن غلبه کرد.

زمانی که ما از دوگانه‌ی فقیر و غنی سخن می‌گوییم به افشای چنین روابطی راه نمی‌بریم. در اینجا ما صرفاً متوجه می‌شویم که توزیع ثروت به خوبی اتفاق نیفتاده و کافی‌ست تا ثروتمندان هنگام نوشیدن آب کمی دست‌ها را شل بگیرند تا قطرات آبی بر دهان پایینی‌ها هم بریزد. اینجا آن ساختار اقتصادی از بنیان فاسدی که در جریانش یکی باید به ناگزیر و برای زنده ماندن، نیروی کارش را به قیمتی کمتر از آن میزان خدماتی که ارائه می‌دهد بفروشد و دیگری که خریدار آن است، سود بر سود می‌انبارد؛ و سپس در جریان فعالیت سیاسی یکی نگه‌دارنده‌ی مناسباتی می‌شود که این انباشت سود برایش برقرار بماند و دیگری به زندان می‌افتد و کشته می‌شود تا وضعیت را عوض کند



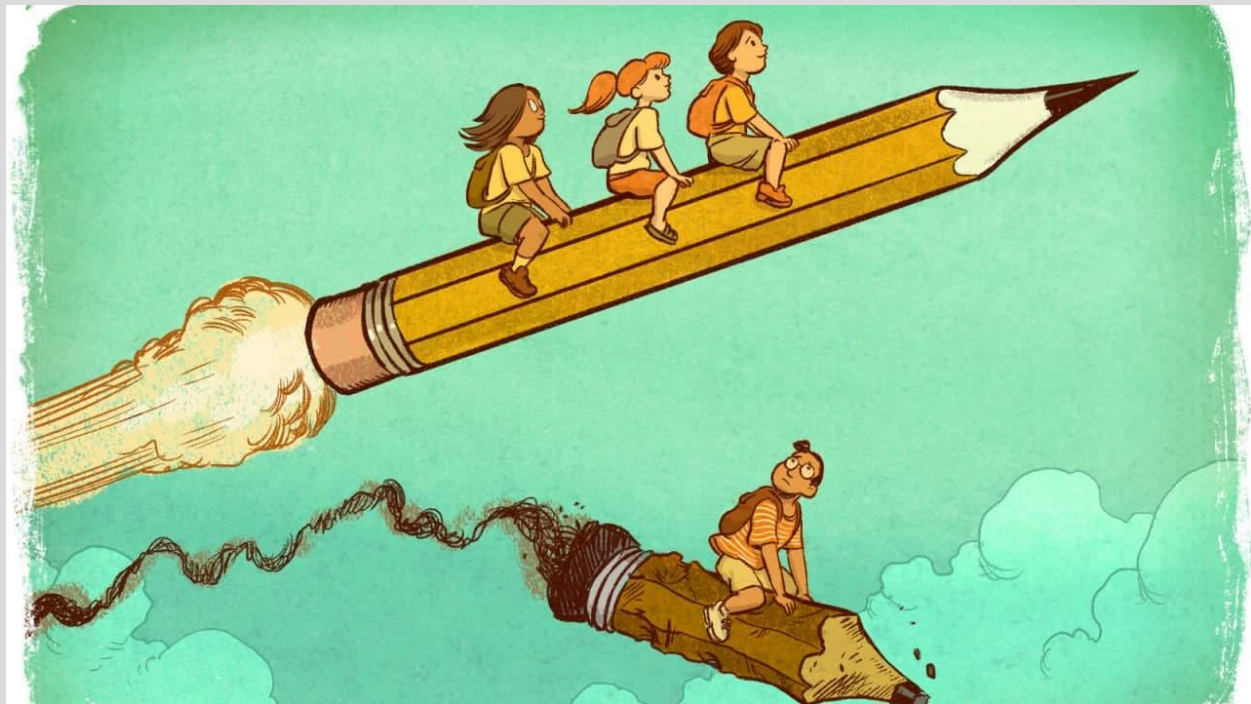
و در نهایت تفکری که چنین مناسبات نابرابری را نه به ساختار که به فساد این و آن، یا ناکارآمدی دولت ربط می‌دهد و تلاش برای ساختن زندگی بهتر را راه به ناکجاآباد نام‌گذاری می‌کند.

تحلیل طبقاتی یک عکس فوری از شکاف فقر و غنی نیست، بلکه فیلم مستندی است از یک نبرد در جریان میان اکثریت بازندگان و اقلیت برندگان وضع موجود. به اعتبار تحلیل طبقاتی روشن می‌شود که در چه صفی ایستاده‌ایم یا باید بایستیم.



بازاری شدن آموزش: نگاهی به مدارس نمونه و تیزهوشان

محمد دارکش، معلم



پیشگفتار



زوال آموزش دولتی عمدتاً محصول تضادهای تحمیلی بیرونی است که ذاتی مدرسه در جامعه سرمایه‌داری است. در عصر حاضر به علت حاکمیت نوع جدیدی از انباشت سرمایه‌دارانه یعنی تثولیرالیسم، هجوم به برخی از حوزه‌هایی که پیش‌تر از آنها به‌عنوان حوزه دولتی یاد می‌شد بیشتر شده است. هجوم شرکت‌ها به دانش‌آموزان، معلمان و مدارس دولتی که در ایالات متحده طرح «هیچ کودکی جا نماند» و در سطح جهانی «جنبش جهانی بهسازی آموزش»^۱ نماینده جهانی آن است، به علت ناکامی مدارس نیست بلکه به علت ناکامی‌های رو به رشد سرمایه‌داری است که در حال حاضر خصوصی‌سازی و بازاری‌سازی آموزش دولتی را راه‌حل اساسی برای بهبود امراض خود می‌داند.

نقد خصوصی و بازاری شدن آموزش به معنای این نیست که از آموزش دولتی در جامعه سرمایه‌داری دفاع شود. آموزش در جامعه سرمایه‌داری در هر صورت در خدمت دولت است و راهی است برای بازتولید روابط سرمایه‌دارانه در جامعه.

آموزش و پرورش یکی از نهادهایی بود که زودتر از سایر نهادها مورد هجوم سیاست‌های تثولیرالی قرار گرفت. با تصویب قانون مدارس غیرانتفاعی در سال ۱۳۶۷، پیش از پایان جنگ و شروع برنامه‌های تعدیل ساختاری، روند بازاری شدن آموزش و پرورش شروع شد. برنامه‌های تعدیل ساختاری سرعت بیشتری به این روند بخشید. ظهور مدارس غیرانتفاعی نمونه بارزی از خصوصی و بازاری شدن آموزش بود. اما جلوه‌های دیگری از بازاری شدن

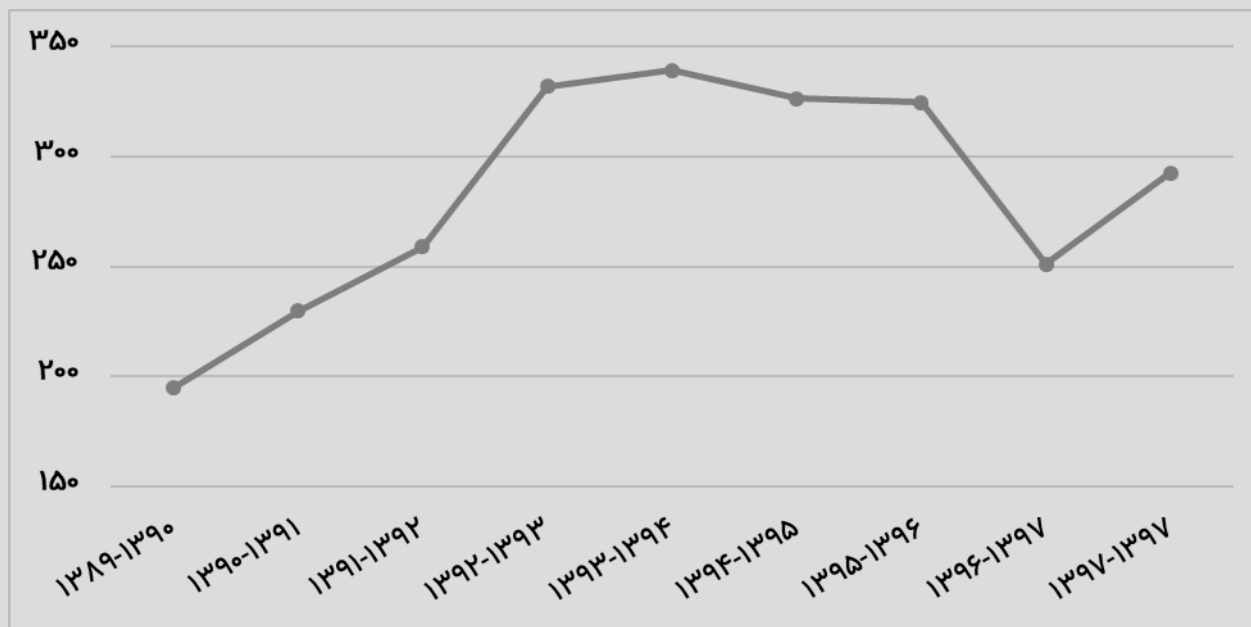
^۱ - Global education reform movement (GERM)

واژه‌ی germ در انگلیسی به معنای میکروب هم هست. پسی سالبرگ از این عنوان برای اشاره به این شرایط استفاده می‌کند. به نظر انتخاب درستی برای نشان دادن این وضعیت است که همچون میکروبی به جان آموزش افتاده است.



آموزش، مدارس خاص هستند. در اینجا سعی در بررسی مدارس نمونه و تیزهوشان به عنوان دو نمونه از این مدارس هستیم.

مدارس نمونه در سال ۱۳۶۵ شروع به کار کردند.



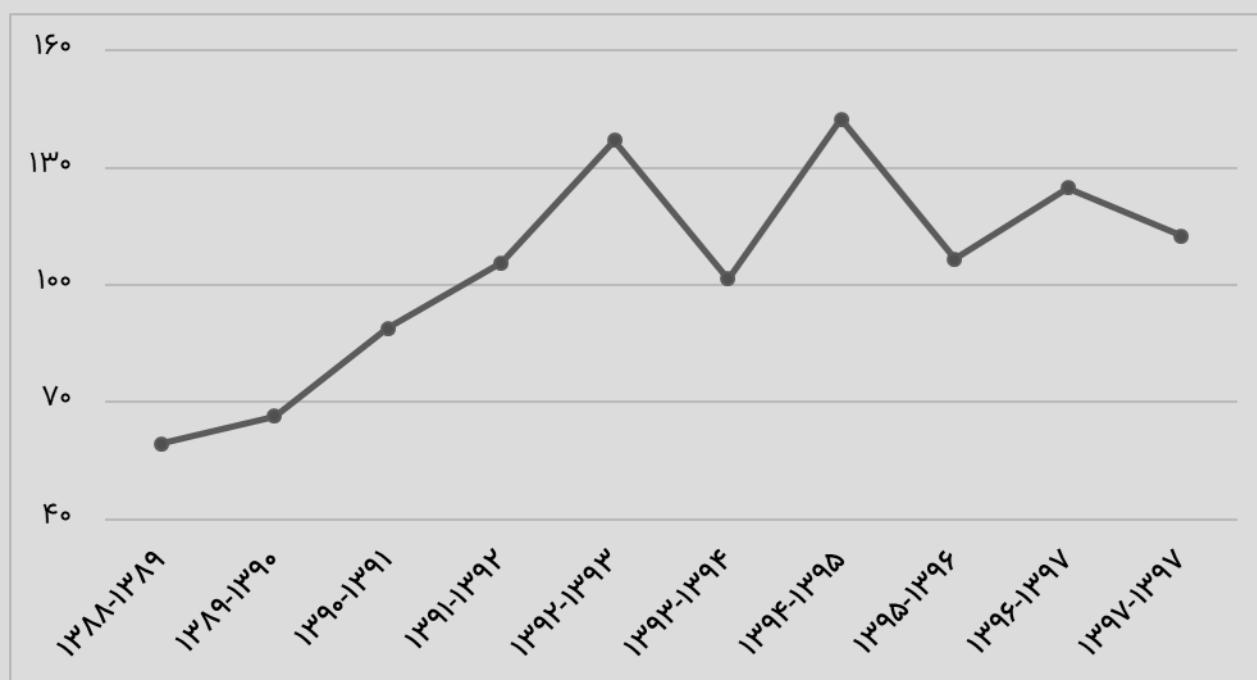
نمودار ۱: روند تغییرات دانش آموزان مدارس نمونه (برحسب هزار)

روند تغییرات مدارس نمونه نشان می دهد که تعداد دانش آموزان این مدارس در طی دهه ی اخیر بیشتر شده است؛ به طوری که در سال ۱۳۸۹، ۱.۵ درصد از کل دانش آموزان در مدارس نمونه حضور داشتند در حالی که این آمار برای سال ۱۳۹۸، ۲ درصد است.

قبل از تأسیس سازمان ملی پرورش استعداد های درخشان (سمپاد)، از بدو پیروزی انقلاب فقط دو مرکز آموزشی تیزهوشان در تهران وجود داشت که تحت پوشش دفتر کودکان استثنایی فعالیت می نمود و در سال ۶۶ جمعاً ۸۰۲



دانش‌آموز داشت (این دو مرکز فرزندگان و علامه حلی تهران بودند) که هر لحظه امکان انحلال و ادغام این دو مرکز در مراکز عادی نیز وجود داشت. در سال ۱۳۶۶ بر اساس جمع‌بندی هیئت‌امنای سازمان به درخواست معاون فرهنگی اجتماعی نخست‌وزیر - جواد اژه‌ای - از نخست‌وزیر و با حمایت آیت‌الله خامنه‌ای، با تصویب ماده‌واحدی در شورای عالی انقلاب فرهنگی، «سمپاد» جایگاه مستحکم‌تری پیدا نمود.



نمودار ۲: روند تغییرات دانش‌آموزان مدارس استعداد درخشان (برحسب هزار)

روند تغییرات مدارس نمونه نشان می‌دهد که تعداد دانش‌آموزان این مدارس در طی دهه‌ی اخیر بیشتر شده است؛ به طوری که تعداد دانش‌آموزان مدارس استعداد درخشان از کل دانش‌آموزان در سال ۱۳۸۸ تقریباً ۰/۵ درصد بوده است، در حالی که در سال ۱۳۹۸ تقریباً ۱ درصد از کل دانش‌آموزان در مدارس استعداد درخشان تحصیل می‌کردند.



اما چرا این مدارس را جلوه‌ای از بازاری شدن آموزش می‌دانیم؟

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که این مدارس علی‌رغم مالکیت دولتی از دانش‌آموزان شهریه دریافت می‌کنند. هزینه اداره این مدارس طریق پرداخت‌های مستقیم از جیب دانش‌آموزان تأمین می‌شود. آمارهایی که در جداول زیر ارائه شده میزان تقریبی شهریه این مدارس است. البته لازم به ذکر است که این شهریه با توجه به شهر و منطقه آموزشی متفاوت است.

مسئله‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت نحوه قبولی در آزمون‌های ورودی این مدارس است. موفقیت دانش‌آموز در این آزمون‌ها به میزان زیادی به رفتن به کلاس‌های بخش خصوصی، داشتن معلم خصوصی و همین‌طور گذراندن کلاس‌های فوق‌برنامه پولی در مدارس وابسته است. در نتیجه راهیابی به این مدارس و توان پرداخت هزینه این مدارس وابسته به وضعیت اقتصادی دانش‌آموزان است.

همچنین این مدارس با جذب معلمان برتر، مدارس عادی دولتی را از داشتن چنین معلمانی محروم می‌کنند. جذب دانش‌آموزان برتر نیز باعث می‌شود که مدارس دولتی از چنین دانش‌آموزانی محروم شوند. با جذب این دانش‌آموزان، نیروهای معترض یعنی آن خانواده‌هایی که کیفیت و وضعیت آموزشی برایشان مهم هست نیز از

مدارس دولتی به این مدارس خاص کوچ می‌کنند و عملاً مدارس دولتی عادی از نیروی اعتراضی خالی می‌شوند؛ در نتیجه فشار بر دولت برای بهتر شدن کیفیت مدارس دولتی عادی بسیار کم می‌شود.



برای بررسی کیفیت بهترین مدارس و تضعیف کیفیت مدارس دولتی عادی، شاید کنکور شاخص خوبی باشد. این مدارس سهم بالایی هم در بین نفرات زیر ۳۰۰۰ هزار کنکور در سال ۱۳۹۸ هم داشتند. در گزارشی که توسط وزارت آموزش و پرورش با عنوان «بررسی و تحلیل آماری کنکور ۱۳۹۹ با تأکید بر برابری و عدالت آموزشی» انجام شده است، پراکنش ۳ هزار رتبه‌ی برتر گروه‌های ۵ گانه‌ی آموزشی به تفکیک ۳۱ استان و ۷۳۵ منطقه آموزشی کشور آمده است. آمار پذیرفته‌شدگان بر اساس جنسیت، شهری/روستایی، و نوع مدرسه نیز ارائه شده است. در ادامه به برخی از نتایج این گزارش متناسب با موضوع این پژوهش نگاهی می‌اندازیم.

میزان تقریبی شهریه مدارس نمونه ۱۴۰۰		
مقطع تحصیلی	حداقل مبلغ شهریه	حداکثر مبلغ شهریه
دوره متوسطه اول	۴ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان	۸ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان
دوره متوسطه دوم	۴ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان	۱۲ میلیون تومان

جدول ۱: میزان تناس



میزان تقریبی شهریه مدارس تیزهوشان ۱۴۰۰		
مقطع تحصیلی	حداقل مبلغ شهریه	حداکثر مبلغ شهریه
دوره متوسطه اول	۴ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان	۸ میلیون تومان
دوره متوسطه دوم	۶ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان	۱۰ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان

جدول ۲: سهم انواع مدارس از رتبه‌های برتر با جمعیت دانش‌آموزی پایه دوازدهم در سه گروه

آموزشی

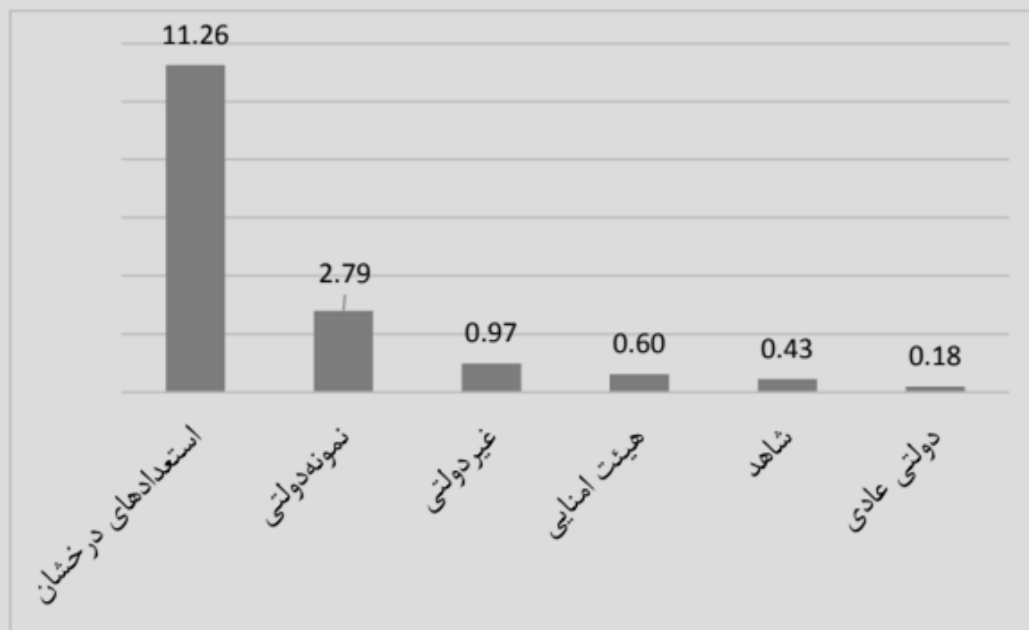
ردیف	نوع مدرسه	سهم از رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کشور	سهم از جمعیت پایه دوازدهم	تناسب میان تعداد رتبه‌های برتر دانش‌آموزی و جمعیت دانش‌آموزی تحت پوشش			نسب کلی
				انسانی	تجربی	ریاضی	
۱	استعدادهای درخشان	۳۸,۸۳٪	۳,۴۵٪	۳۰,۲۵	۱۱,۲۹	۸,۱۸	۱۱,۲۶
۲	نمونه‌دولتی	۲۴,۴۹٪	۸,۷۷٪	۶,۲۵	۱,۶۱	۱,۳۶	۲,۷۹
۳	غیردولتی	۱۸,۸۷٪	۱۹,۴۱٪	۱,۰۷	۰,۵۳	۱,۱۳	۰,۹۷
۴	هیئت امنایی	۵,۹۵٪	۹,۸۴٪	۱,۳۰	۰,۱۲	۰,۳۳	۰,۶۰
۵	شاهد	۲,۱۴٪	۴,۹۵٪	۱,۲۹	۰,۱۸	۰,۱۵	۰,۴۳
۶	دولتی عادی	۹,۷۲٪	۵۳,۵۸٪	۰,۳۱	۰,۰۷	۰,۰۷	۰,۱۸

همچنان که در جدول فوق آمده است؛ مدارس استعدادهای درخشان ۱۱ برابر سهم جمعیت دانش‌آموزی خود، رتبه

برتر به دست آورده‌اند (حائز ۳۹٪ رتبه‌ها در قبال ۳/۵٪ جمعیت پایه دوازدهم کشور). مدارس نمونه دولتی (با



داشتن ۲۴/۵٪ از رتبه‌ها در قبال ۹٪ جمعیت) در حدود ۳ برابر، و مدارس غیردولتی (با داشتن ۱۹٪ از رتبه‌ها در قبال ۱۹٪ جمعیت) تقریباً مساوی با سهم جمعیت دانش‌آموزی‌شان، رتبه برتر داشته‌اند. برای مابقی انواع مدارس، میزان این تناسب زیر ۱۰۰۰ است. مدارس هیئت‌امنایی (با داشتن ۶٪ از رتبه‌ها در قبال ۱۰٪ جمعیت) و شاهد با داشتن ۲٪ از رتبه‌ها در قبال ۵٪ جمعیت) تقریباً به اندازه نصف سهم جمعیت دانش‌آموزی‌شان رتبه برتر به دست آورده‌اند. این تناسب برای مدارس دولتی عادی کمتر از ۰/۲ است. یعنی دانش‌آموزان مدارس دولتی عادی به اندازه سهم ۰/۲ جمعیت دانش‌آموزی‌شان رتبه برتر به دست آورده‌اند. مدارس عادی دولتی بیشترین حجم جمعیت پایه دوازدهم (۵۴ درصد) را پوشش می‌دهند اما کمتر از یک‌دهم رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کشور را به خود اختصاص داده‌اند.



نمودار ۳: میزان تناسب رتبه‌ها به جمعیت دانش‌آموزی مدارس



مشخص است که حتی قبولی در دانشگاه‌های برتر و رشته‌هایی که متقاضی زیادی دارند سهم کسانی است که در این مدارس تحصیل کردند. مدارس که قبولی در آن‌ها تا حد زیادی بستگی وضعیت اقتصادی فرد دارد.^۲ در واقع این طبقه است که تا حد زیادی دانشگاه، رتبه و شغل آینده دانش‌آموزان را تعیین می‌کند.

از نظر بولز و گینتیس^۲، آموزش در سرمایه‌داری در جهت الزامات طبقه سرمایه‌دار تکامل می‌یابد که آن را تابع نیازهای تولید و انباشت می‌کند. این امر در آنچه نویسندگان آن را اصل تطابق می‌نامند، یا این تصور که «روابط اجتماعی آموزش» معمولاً با روابط اجتماعی تولید در جامعه سرمایه‌داری مطابقت دارد، آشکار می‌شود. بنابراین، آموزش برای خدمت به تولید است و تقسیم سلسله مراتبی کار در سیستم تولیدی را همانندسازی می‌کند. از این رو هم هدف اصلی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در جامعه سرمایه‌داری - ایجاد کارگران یا نیروی کار برای تولید - و هم فرآیند کار درون خود مدرسه که توسط کارگران آموزش و پرورش انجام می‌شود، اساساً مشروط به روابط تولید در سطح کلان‌تری هستند. امری که دلیل ایجاد مدارس نمونه و تیزهوشان را مشخص می‌کند: تولید نیروی کار ماهر. پیش از پایان بحث باید به این موضوع اشاره شود که تعدد مدارس خاص باعث شده که دانش‌آموزانی که موفق به پذیرش در این مدارس نشوند اگر از پس هزینه‌های بالای مدارس غیردولتی برنیایند به مدارس خاص دیگری از جمله هیئت‌امنایی و شاهد خواهند رفت. این مدارس نیز کیفیت بالاتری نسبت به مدارس عادی دولتی دارند. مدارس هیئت‌امنایی که شهریه‌ای هستند و مدارس شاهد هم در اختیار فرزندان شهدا و جانبازان هستند.

^۲ - حتی توزیع رتبه‌های برتر کشور در استان‌های مختلف نابرابر است؛ شهر تهران در حدود یک‌سوم رتبه‌های برتر کشور را در خود جای داده است در حالی که صرفاً ۱۰ درصد جمعیت دانش‌آموزی پایه دوازدهم را داراست به اندازه ۳ برابر سهم جمعیتی اش رتبه برتر دارد. استان سیستان و بلوچستان تنها ۰/۵ درصد رتبه‌های برتر را به خود اختصاص داده، در حالیکه بیش از ۳/۵ درصد جمعیت دانش‌آموزی پایه دوازدهم را داراست (به اندازه ۰/۱۵ سهم جمعیتی اش رتبه برتر دارد).

^۳ - *Schooling in Capitalist America*(1988)



جمع‌بندی

آموزش و پرورش از ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ مورد هجمه سیاست‌های نئولیبرال قرار گرفته است؛ سیاست‌های که منجر به خصوصی و بازاری شدن آموزش در جهان شده است. در ایران نیز همچون وضعیت جهانی شاهد بازاری شدن آموزش هستیم که یکی از جلوه‌های آن همین مدارس تیزهوشان و نمونه است که در این مقاله به آن پرداخته شد. برای مقابله با بازاری شدن آموزش و تبدیل مدرسه به بنگاه اقتصادی، نیازمند این هستیم که علاوه بر اینکه آموزش رایگان به مطالبه‌ای همگانی تبدیل شود و دولت به وظایف خود برای ایجاد آموزش رایگان و همگانی عمل کند؛ تنوع و تعدد مدارس (بر اساس آخرین گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۱۳۹۵، بیست نوع مدرسه در ایران داریم) از جمله همین مدارس نمونه و تیزهوشان از بین برود.



نگاهی به برخی شاخص‌های تحصیلی در

استان سیستان و بلوچستان

جعفر ابراهیمی، معلم





در ایران وضعیت برخورداری از ثروت در بین مرکز و پیرامون رابطه معناداری وجود دارد اگرچه منابع تولید ثروت لزوماً در مناطق مرکزی کشور متمرکز نیست اما مناطق و استان‌های پیرامونی در یک نابرابری آشکار در تمام شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی، رفاه و سلامت در وضعیت بدتری قرار دارند در این میان استان سیستان و بلوچستان در بسیاری از شاخص‌های فوق در بدترین شرایط است. در این یادداشت ابتدا وضعیت استان سیستان و بلوچستان را از منظر برخی شاخص‌های اقتصادی و نرخ محرومیت را بررسی می‌کنم سپس نشان می‌دهم این وضعیت چه تأثیراتی در حوزه آموزش عمومی در این استان به دنبال داشته است.

یکی از شاخص‌های مهم اقتصادی تعداد و نسبت خانوارهای یک استان در دهک‌های بالا و پایین است. از بین استان‌های کشور، سیستان و بلوچستان دارای بالاترین (۵۳.۵ درصد) و تهران پایین‌ترین (۱۱.۸ درصد) نسبت تعداد خانوار سه دهک پایین به کل خانوارها هستند و برعکس تهران دارای بالاترین و سیستان و بلوچستان دارای پایین‌ترین نسبت خانوار سه دهک بالا به کل خانوارها هستند.

در گزارش پایش فقر نرخ محرومیت با توجه به سه شاخص عضو بودن در پنج دهک پایین جامعه، فاقد شغل بودن (فاقد بیمه) و تحت پوشش کمیته امداد و بهزیستی بودن محاسبه شده است. طبق این گزارش نرخ محرومیت در کل کشور ۳۱ درصد است و بالاترین میزان محرومیت با ۶۲ درصد یعنی دو برابر کشوری متعلق به استان سیستان و بلوچستان است و یزد با ۱۶ درصد دارای کمترین نرخ محرومیت است بر اساس این گزارش نرخ محرومیت در استان تهران ۱۷ درصد است.

جدول ۲. رتبه‌بندی محروم‌ترین استان‌ها بر اساس شاخص ترکیبی

رتبه	استان
۱	سیستان و بلوچستان
۲	خراسان شمالی
۳	لرستان
۴	کهگیلویه و بویراحمد
۵	گلستان
۶	خراسان جنوبی
۷	کرمانشاه
۸	چهارمحال و بختیاری
۹	همدان
۱۰	هرمزگان
۱۱	اردبیل
۱۲	زنجان
۱۳	کردستان
۱۴	آذربایجان غربی
۱۵	کرمان
۱۶	خراسان رضوی
۱۷	ایلام
۱۸	خوزستان

منبع: گزارش پایش فقر

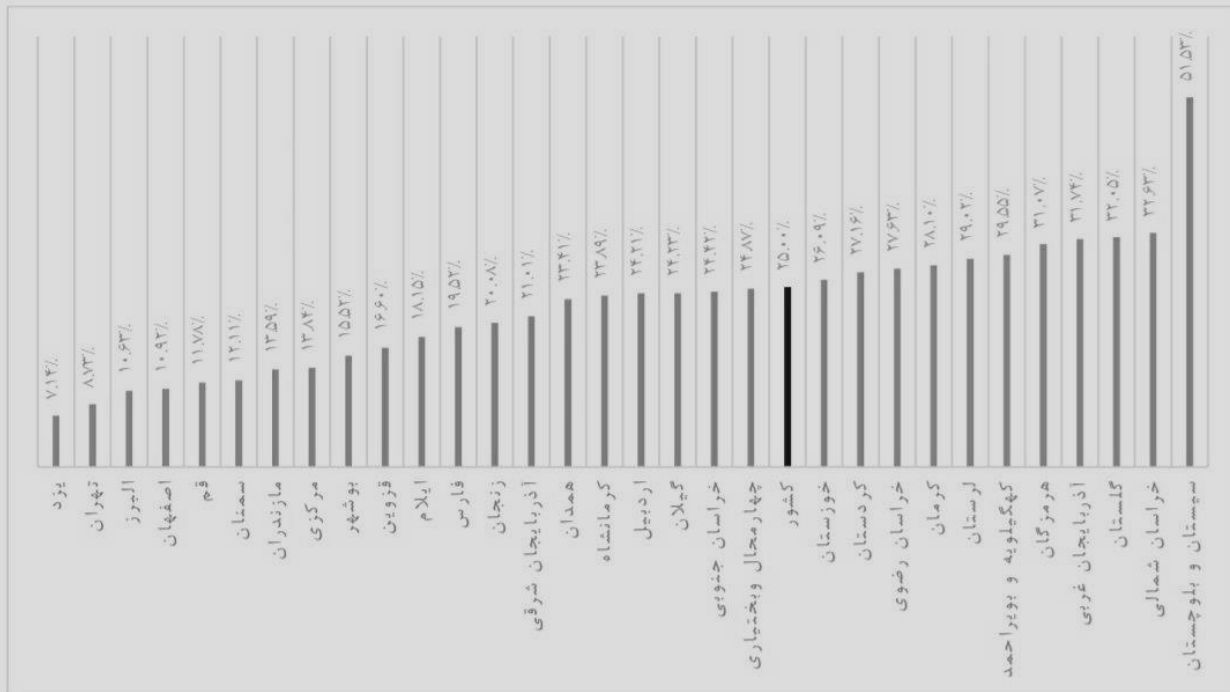
در همین گزارش بر اساس شاخص‌های ترکیبی استان سیستان و بلوچستان محروم‌ترین استان و تهران برخوردارترین استان هستند و به ترتیب استان‌های خراسان شمالی، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد در رتبه‌های بعدی به‌عنوان محروم‌ترین استان قرار دارند.



بررسی‌ها نشان می‌دهد اوضاع نابسامان اقتصادی و محرومیت و فقر بر عوامل مؤثر بر عدالت آموزشی تأثیر مستقیم دارند. در گزارش فقر آموزشی در ایران عوامل مستقیم مربوط به خانوار به‌عنوان یک شاخص مهم مورد ارزیابی قرار گرفته است. این شاخص نشان می‌دهد عواملی مانند نرخ فقر پولی کودکان، نرخ عدم دسترسی تحصیلی والدین، شاخص کمبود منابع یادگیری در خانه، دوزبانه بودن کودک، شاخص کمبود فعالیت‌های عددی و سوادآموزی پیش از دبستان، نرخ پوشش تحصیلی پیش از دبستان به‌طور مستقیم بر فقر آموزشی مؤثرند. این شاخص‌ها که تحت تأثیر موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانوارهاست پیش از ورود کودکان به مدرسه آنان را در موقعیت نابرابر و وضعی با کودکانی قرار می‌دهد که متعلق به پایگاه اقتصادی و اجتماعی بالاتر هستند.

در کنار شاخص‌های فوق عوامل مرتبط با مدرسه مانند تراکم بالای دانش‌آموزان در کلاس و نسبت بالای دانش‌آموز به معلم و ... بررسی شده است. یافته‌های این گزارش نشان می‌دهد از بین ۱۴ شاخص (شاخص‌های فقر آموزشی و عوامل مؤثر بر فقر آموزشی) استان سیستان و بلوچستان در ۱۲ شاخص وضعیت بدتری از میانگین کشوری دارد و در دو شاخص نرخ فقر پولی کودکان و نرخ عدم دسترسی تحصیلی والدین این استان در بدترین وضعیت است.

نمودار ۸. نرخ فقر کودکان (۱۳۹۹) - درصد



منبع: محاسبات تحقیق با استفاده از داده‌های پایگاه رفاه ایرانیان

انباشت ثروت در مرکز و عدم توجه و سرمایه‌گذاری در استان‌های حاشیه‌ای به واسطه نگاه مرکز‌گرا در ساختار حکومت باعث رشد و گسترش فقر و محرومیت اقتصادی در استان‌های حاشیه‌ای شده است. بی‌شک فقر آموزشی استان سیستان و بلوچستان محصول پیرامونی بودن این استان است. درجایی که فقر و محرومیت از شاخص‌های اصلی آن است چگونه می‌توان انتظار داشت که آن منطقه از فقر آموزشی رنج نبرد؟

نمودهای فقر آموزشی در ناکامی دانش‌آموزان مناطق محروم در امتحانات و بازماندن از تحصیل خود را نشان

می‌دهد.



بر طبق سالنامه آماری ۴۰۰-۱۳۹۹، تعداد کودکان محروم از تحصیل در دوره‌های آموزشی ابتدایی و متوسطه اول در استان سیستان و بلوچستان از تمام استان‌ها بیشتر است. در دوره ابتدایی در این استان ۴۲ هزار و ۸۴۴ کودک ۶ تا ۱۱ ساله در مدرسه حضور ندارند یعنی تقریباً به ازای هر ده کودک یک کودک در این بازه سنی در مدرسه حاضر نیست. در دوره متوسطه اول در این استان ۳۷ هزار و ۹۵۷ کودک ۱۲ تا ۱۴ ساله در مدرسه حضور ندارند تقریباً به ازای هر ۳.۶ کودک یک کودک در این بازه سنی در مدرسه حضور ندارد.

در دوره متوسطه دوم بر اساس تفکیک استانی بیشترین کودکان بازمانده از تحصیل در استان خراسان رضوی قرار دارند در این استان ۶۹ هزار و ۳۳۴ کودک ۱۵ تا ۱۷ ساله در مدرسه حضور ندارند. در رتبه دوم در استان سیستان و بلوچستان ۶۸ هزار و ۶۷ کودک در این بازه سنی در مدرسه نیستند.

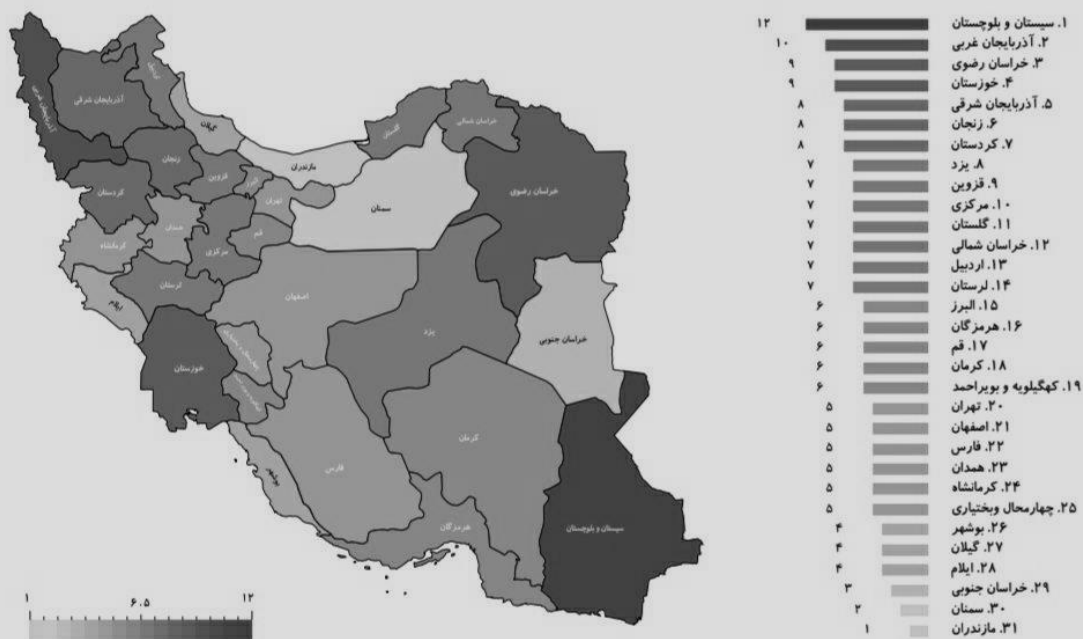
بررسی شاخص آمار دانش آموزان ترک تحصیل کرده نشان می‌دهد استان سیستان و بلوچستان بدترین وضعیت را دارد. در دوره ابتدایی رتبه اول ترک تحصیل به استان سیستان و بلوچستان با تعداد ۱۷ هزار و ۱۴۴ دانش‌آموز اما در دوره متوسطه اول رتبه اول ترک تحصیل به استان خراسان رضوی با ۱۷ هزار و ۲۵۰ دانش‌آموز و سیستان و بلوچستان با تعداد ۹ هزار و ۸۸۸ دانش‌آموز در رتبه دوم قرار دارد. در دوره متوسطه دوم خراسان رضوی با تعداد ۵ هزار و ۲۶۶ دانش‌آموز در رتبه دوم و استان خوزستان با ۳ هزار و ۱۸۷ دانش‌آموز در رتبه سوم و استان سیستان و بلوچستان با ۲ هزار و ۶۰۷ نفر در رتبه سوم قرار دارند.

یکی دیگر از شاخص‌های کیفیت آموزشی، آمار میزان دانش آموزان مردود است طبق آمار منتشر شده در سال تحصیلی ۴۰۰-۱۳۹۹ در کل کشور ۱۰۶ هزار و ۱۲۵ دانش‌آموز مردود مشغول به تحصیل بوده‌اند که از این میان ۲۶ هزار و ۵۹۲ نفر یعنی معادل ۲۵ درصد دانش آموزان مردودی در استان سیستان و بلوچستان بوده‌اند. در دوره متوسطه اول نیز بیشترین تعداد دانش آموزان مردود به این استان تعلق دارد.

اگرچه آمار فوق واقعی نیست و میزان کودکان بازمانده از تحصیل بسیار بیشتر از آمار رسمی است اما همین آمارها نیز نشان از فقدان عدالت آموزشی در استان‌های محروم و حاشیه‌ای است.

بررسی نتایج امتحانات دانش آموزان هم نشان‌دهنده وضعیت بد کیفیت آموزشی در سیستان و بلوچستان است. بررسی میزانی قبولی دانش آموزان در شش پایه دوره ابتدایی در سال تحصیلی ۹۹-۱۳۹۸ نشان می‌دهد در تمام پایه‌های این استان در آخرین رتبه قبولی یعنی ۳۲ قرار دارد. در دوره متوسطه اول در پایه‌های هفتم و نهم این استان در رده آخر و در پایه هشتم در رده‌های آخر، رتبه ۲۸ را به خود اختصاص داده است.

شکل ۱. رتبه‌بندی استان‌ها از منظر شاخص‌های فقر آموزشی و عوامل مؤثر بر آن



منبع: گزارش فقر آموزشی در ایران

بنا بر اطلاعات استخراج‌شده از گزارش‌های رسمی حاکمیتی به‌وضوح می‌توان نشان داد که وضعیت اقتصادی خانوار و محرومیت جغرافیایی در موفقیت تحصیلی کودکان نقش مستقیم دارد؛ یعنی کودکان صرفاً به خاطر



متولد شدن در طبقه فرودست و در جغرافیای خاص فرصت‌های بسیاری را از دست می‌دهند. عوامل مربوط به خانواده که پیش از ورود به مدرسه وجود دارد خود محصول استثمار و بهره‌کشی اقلیت در اکثریت است. طبیعی است فرودستان و حاشیه‌نشینان در صورت دسترسی به آموزش از آموزش بی‌کیفیت برخوردار می‌شوند در حالی که کودکان طبقه مسلط نه تنها به واسطه عوامل مربوط به خانواده در موقعیت برتر قرار دارند بلکه آنان به مدرسی می‌روند که دارای کیفیت بالاتری است و به فرصت‌ها و امکانات بیشتری دسترسی دارند. از رهگذر همین فرصت‌های نابرابر است که روزبه‌روز شانس کودکان طبقه کارگر به راه‌یابی به دانشگاه‌های معتبر و رایگان کمتر می‌شود و دانش‌آموزان طبقه مسلط و مدارس خاص در حال قبضه کردن دانشگاه‌های معتبر هستند.

آمار فوق به وضوح نشان می‌دهد این ایده طرفداران وضع موجود که مدرسه و نهاد آموزش را نهادی می‌دانند که قادر است بر بی‌عدالتی غلبه کند را زیر سؤال می‌برد نه تنها مدرسه در راستای ایجاد برابری در جامعه عمل نمی‌کند بلکه مدرسه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را به سود طبقه حاکم تشدید می‌کند.

منابع :

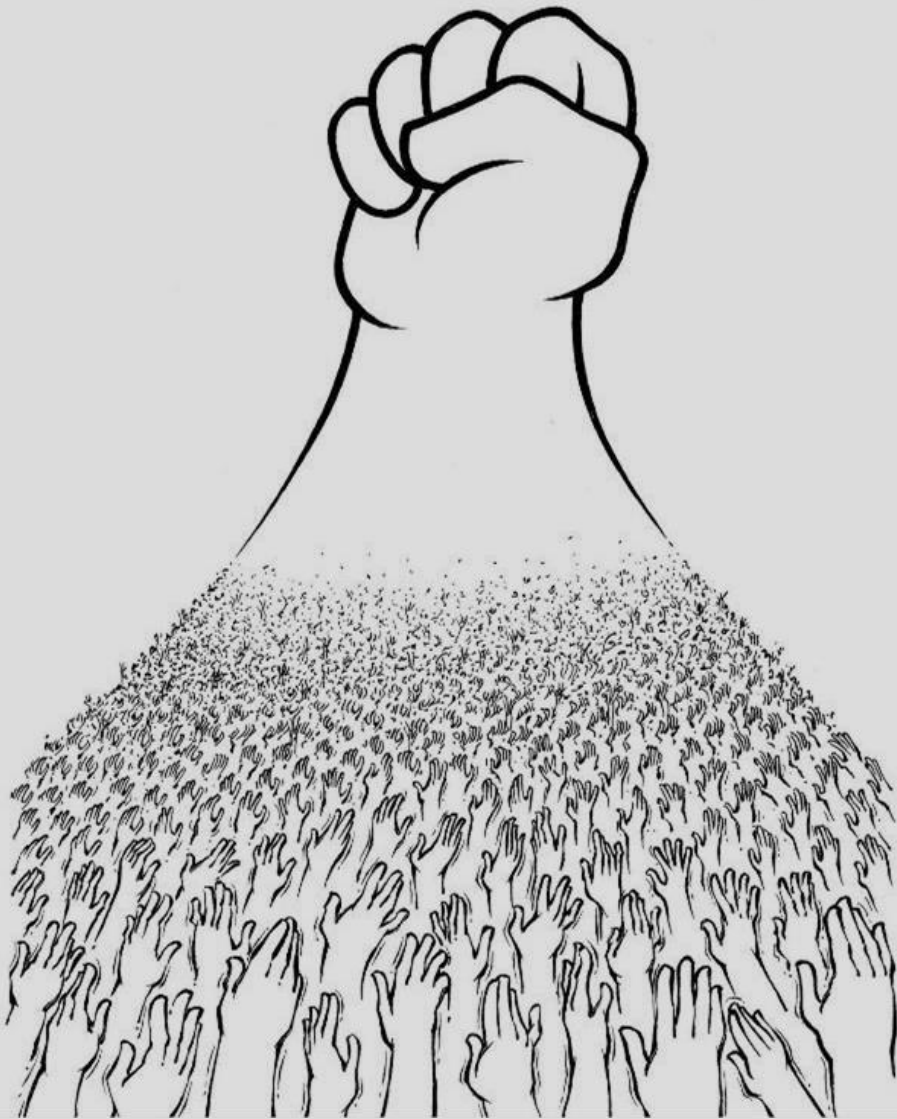
۱. گزارش اطلس رفاه ایرانیان، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و جهاد دانشگاهی
۲. گزارش پایش فقر در سال ۱۳۹۹، تهیه شده در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، تابستان ۱۴۰۰
۳. سالنامه آماری آموزش و پرورش، سال تحصیلی ۱۳۹۹-۴۰۰



«همکار گرامی؛ اگر سکوت کنیم نوبت ما هم می‌رسد»

زنگ تجربه

دامون گیلانی ، معلم





ما آدم‌ها در حالت عادی زندگی خودمان را می‌کنیم و به بدیهیات و پیشفرض‌هایی باور داریم که حتی به آنها فکر نمی‌کنیم و به صورت اتوماتیک رفتارها و سبک زندگی و اعتقادات ما را تنظیم می‌کند. اما گاهی که هشت و نه زندگی گره می‌خورد، چرخه تکراری زندگی بهم می‌ریزد یا آدم در تنهایی خودش فرو می‌رود، ممکن است به این بدیهیات و پیشفرض‌های خودش شک کند. شاید شما هم حداقل یک‌بار در زندگی با این سؤالات روبرو شده باشید، «من چه کسی هستم؟»، «چه کار دارم می‌کنم؟»، «زندگی این است؟»، قرار است تا آخر عمر همین‌طوری زندگی کنیم؟» این سؤالات روی سرنوشت شخصی ما روی سرنوشت اجتماعی که در آن زندگی می‌کنم تأثیر می‌گذارد.

هر شخصی نقش‌های اجتماعی متنوعی دارد، ساکن کوهی زمین، دارای جهان‌بینی‌های متفاوت، عضو یک صنف، ساکن یک محله یا شهر، عضو یک جامعه، عضو یک خانواده و غیره. در هرکدام از این نقش‌ها، ما دارای حقوق و منافع هستیم که باید برای آن تلاش کنیم. ناگفته معلوم است که نیرو و توانایی فرد در برابر جمع کم است. نیرو و توانایی فرد در برابر صاحبان قدرت و ثروت کم است. برای همین آدم‌ها دست به ائتلاف و اتحاد باهم می‌زنند تا نیروی خودشان را زیاد کنند. بازنشسته‌ها باهم جمع می‌شوند، کارگران هپکو باهم، کارگران فلان شهرداری باهم، معلمان سراسر کشور باهم، زنان باهم. افراد با هم اتحاد و ائتلاف درست می‌کنند تا تبدیل به یک نیروی بزرگ‌تر شوند و به خواسته‌های خود برسند.

در این مرحله ممکن است تضادی بین فرد و جمع اتفاق بیفتد (ممکن هم هست تضادی اتفاق نیفتد). یک جمع تا کجا باید بزرگ شود که کلاه سر اعضای آن نرود؟ با چه کسی متحد شویم و با چه کسی نشویم؟ متحد یک معلم بقیه معلم‌ها هستند یا باید بروند با نماینده مجلس زد و بند کند؟ متحد معلمان، سایر کارمندان آموزش و پرورش هستند یا باید بروند به باندهای قدرت دخیل ببندند؟ چطور مراقب باشیم دور نخوریم؟ چطور مراقب باشیم که سرباز کسی نشویم؟ چه کار می‌شود کرد تبدیل به چیز دیگری نشویم؟ چطور خودمان را تجهیز کنیم که گم نشویم؟ منافع ما با چه کسانی



مشترک هست؟ چطور در مقابل تکنیک حکومت‌ها که «تفرقه بینداز و حکومت کن» بایستیم؟ چطور جمع‌های خودمان را در مقابل تفرقه و تجزیه ایمن کنیم؟

هر همکار، هم‌صنف و هم‌وطنی ممکن است جواب‌های خودش را به این سؤال بدهد. من هم به‌عنوان یک معلم، یک ایرانی، یک نفر که وصل به دستگاه قدرت و ثروت نیست می‌خواهم نظرات خودم را درباره این سؤال‌ها بنویسم. اگر کسی جواب دیگری دارد، باکمال میل خواهان شنیدن نظرات مختلف هستم. چه بهتر که هر شخص و گروهی بنشیند و پاسخ‌های خودش را به این سؤالات مرتب و مکتوب کند تا موضع افراد مشخص شود و مخاطبان بتوانند درباره درست یا نادرستی هر کدام قضاوت کنند. پاسخ من به سؤالات طرح‌شده در بالا این است که «تحلیل طبقاتی» و «آگاهی طبقاتی»، روشن‌کننده واقعیت‌های زندگی ما، قطب‌نمایی که به آن نیاز دائم تا آلت دست نشویم. واقعاً وضعیت یک معلم یا وضعیت یک نماینده مجلس مشابه است؟ وضعیت یک کارگر با وضعیت یک آقازاده‌ای که انحصار واردات یک کالا را دارد مشابه است؟ وضعیت یک کارمند یا وضعیت مدیری که فیش حقوقی او بالای صد میلیون تومان در ماه است مشابه است؟ معلوم است که نه. فرق این‌ها این است که هر کدام عضو یک طبقه اجتماعی و اقتصادی متفاوت هستند.

«من چه کسی هستم؟»، «چه کار دارم می‌کنم؟»،
 «زندگی این است؟»، قرار است تا آخر عمر
 همین‌طوری زندگی کنیم؟»

داستان کاوه آهنگر را که همه شنیده‌اید.
 کاوه آهنگر نه عضو گروه سیاسی بود، نه
 در ستاد انتخاباتی فعالیت می‌کرد، نه نیروی
 فرا بشری داشت. یک آدم عادی بود که

مثل خیلی از مردم دوران خودش اسیر ظلم و بی‌کفایتی حاکمان جامعه بود. ضحاک مار دوش برای اینکه از نیش مارهای روی شان‌اش راحت شود باید به آن‌ها مغز انسان می‌داد. مأموران ضحاک هر روز می‌رفتند جوان‌های مردم را دستگیر می‌کردند، می‌کشتند و مغز آن‌ها را به مارهای روی شان‌های ضحاک می‌دادند. کاوه آهنگر ۱۸ فرزند داشت. هر



دفعه آمدند یک بچه او را بردند و کاوه چیزی نمی گفت. با خودش می گفت «انشاءالله درست می شود»، «انشاءالله توافق می شود»، «به امید خدا در انتخابات یکی دیگر جای ضحاک می آید»، «شاید آمریکا حمله کند و نجات پیدا کنیم»، «برویم با نماینده مجلس صحبت کنیم شاید یک نامه ای داد که به جای بچه های ما، بچه های بقیه را ببرند و بکشند.»

اما از این خبرها نبود. تا بچه آخرش را گرفتند و بردند. اینجا بود که دیگر تحمل نکرد. فهمید اگر بنشیند و کاری نکند آخرین بچه اش را هم از او می گیرند. مغز سر هفده فرزند کاوه آهنگر، خوراک مارهای روی دوش ضحاک شده بود و کاری نکرده بود و ساکت بود، اما زمانی که نوبت به بچه هجدهم رسید ورق برگشت. کاوه مقاومت کرد و اجازه نداد پسر آخرش به سرنوشت بقیه دچار شود. او اعتراض کرد، شورش کرد، مبارزه را شروع کرد. با بقیه افرادی که مثل خودش بودند متحد شد و ضحاک را نابود کرد.

کاوه آهنگر یک آدم معمولی بود. سکوت کرده بود و زندگی را تحمل می کرد اما یکجایی به خودش آمد و فهمید وضعیتی که دارد اسمش زندگی نیست. با اینکه امید کمی به تغییر داشت اما اراده کرد که وضعیت را عوض کند. آن لحظه در زندگی ما کجاست؟ آدم باید برای چیزهایی که برایش مهم است وقت بگذارد و هزینه کند. آدم باید برای خودش و برای زندگی خودش اهمیت قائل شود. اسیر مصلحت اندیشی نشود، با حرف های رسانه ها و تبلیغات افراد وابسته به دستگاه قدرت خام نشود. ما باید روی موضوعاتی که زندگی، بقا، منافع و سرنوشت ما مربوط است حساس باشیم.

بماند که ما معلم های این کشور هستیم و مگر چه می خواهیم؟ جز اینکه حق و حقوق قانونی خودمان را بگیریم؟ «همیشه که نباید ترسید، راه که بیافتیم ترسمان می ریزد.» راه که بیافتیم یاد می گیریم و آگاه تر می شویم. قوی تر می شویم.



همه‌ی موارد بالا را گفتم تا به تجربه‌ی شخصی خودم و صنف خودم برسم. تجربه شخصی من از تدریس در هنرستان مرا به این نتیجه رسانده که شغل، درس خواندن، وضعیت زندگی، اوضاع کاری و انتخاب رشته در مدرسه و دانشگاه، همه مسائل طبقاتی است. اگر پول باشد بچه‌ها معمولاً به مدارس غیردولتی می‌روند. در مدارس دولتی هم اولویت با رشته‌های ریاضی و تجربی است، در انتها نوبت می‌رسد به هنرستان و مدارس کار و دانش. تازه اینجا هم اسمش دولتی است اما رسمش نه. در مدارس دولتی هم برای هر چیزی باید پولی پرداخت شود. موقع ثبت‌نام، موقع گرفتن کارنامه و غیره. این آخری‌ها قبل از امتحان هم باید پول پرداخت شود. پول برگه‌هایی که می‌نویسی یا بچه‌ات می‌نویسد را هم باید خودت بدهی. این آخری را دیگر کجای دلم بگذارم؟ مگر طبق قانون اساسی فعلی، آموزش و پرورش و بهداشت و درمان نباید رایگان باشد؟

هنرستان و مدارس کار و دانش، جایی شبیه به آخر دنیاست. خالی از امکانات اولیه، با دانش‌آموزانی که از همان ابتدا طعم تلخ فاصله طبقاتی را چشیده‌اند. کافی است به دست‌هایشان نگاه کنید. این دست‌ها در نگاه اول شما را به یاد زحمتکشانی می‌اندازند که سال‌ها کار کرده‌اند و کار می‌کنند و کار خواهند کرد. شاگرد مکانیک، شاگرد بنا، شاگرد آرایشگر، فروشنده در بوتیک و غیره. بچه‌های آن‌ها هم به احتمال زیاد همین‌طور خواهند بود. تازه همیشه پسرقت می‌کنیم. دلار سه هزار تومانی می‌شود سی هزار تومان. مرغ شش هزار تومانی می‌شود سی هزار تومان. پس فردا قرار است همین مرغ سی هزار تومانی بشود کیلویی هفتاد هزار تومان. حقوق ما معلمان و حقوق کارگران چقدر زیاد می‌شود؟ چندرغاز.

طرح رتبه‌بندی مطرح می‌شود اما سال‌ها تصویب و اجرا نمی‌شود. وقتی معلمان در سراسر ایران دست به اعتراض زدند بالاخره مجبور شدند این طرح را تصویب کنند اما با نیرنگ. برای اینکه بین معلمان تفرقه بیندازند و اعتراضات را پراکنده کنند بین کارکنان آموزش و پرورش تبعیض قائل شدند. کارمندان و دفترداران را حذف کردند، فرمولش را طوری



تنظیم کردند که برای کارمندان قدیمی فرق زیادی نداشته باشد و در نهایت مقداری به حقوق معلمان باسابقه پائین اضافه شود. ما کارکنان آموزش و پرورش و ما معلمان تا اینجای کار موفق شده‌ایم. اگر اسیر تفرقه نشویم و منافع طبقاتی و صنفی خودمان را بدانیم و آگاه شویم، بقیه راه را هم طی می‌کنیم و به خواسته‌های خودمان می‌رسیم. اگر معلم باسابقه با خودش بگوید برای من که فرق ندارد و بگذار معلمان کم‌سابقه خودشان اعتراض کنند، پس فردا که برای معلمان باسابقه مشکل ایجاد شود معلمان کم‌سابقه می‌گویند به ما چه؟ اگر معلمان برای حقوق کادر اداری و دفترداران اعتراض نکنند و بگویند مشکل خودشان است پس فردا که برای معلمان مشکل ایجاد شود هیچ‌کس برای ما تره هم خرد نخواهد کرد.

و هرکسی که برای زنده‌بودن
گرسنه نماند همگی در یک
هوای یکدیگر را داشته
مجلس، سردار، وزیر و غیره
هستند و اتفاقاً به شدت هوای

بازنشسته، کارگر، معلم و هرکسی که برای
زنده‌بودن مجبور است کار کند تا گرسنه
نماند همگی در یک وضعیت هستیم و باید
هوای یکدیگر را داشته باشیم.

بازنشسته، کارگر، معلم
مجبور است کار کند تا
وضعیت هستیم و باید
باشیم. تاجر، نماینده
هم در یک طبقه دیگر

یکدیگر را دارند چون همگی سر یک سفره هستند و نمی‌خواهند سهم طبقه ما را از زندگی بدهند. بیشتر از ۷۵ درصد جمعیت ایران اوضاع طبقاتی شبیه به هم دارند. حالا بعضی ماهی سه میلیون حقوق می‌گیرند و بعضی ماهی ده میلیون تومان. تفاوت هست اما اساس زندگی ما شبیه هم است. اگر قبلاً کارمند دولت می‌توانست با زمین تعاونی، وام و غیره برای خودش یک‌خانه و ماشین تهیه کند برای نسل جدید دیگر این امکان از بین رفته است. کدام کارمندی می‌تواند خانه دو میلیارد تومانی و ماشین دویست میلیون تومانی بخرد؟ اگر ساکت بنشینیم و اسیر تفرقه شویم تا آخرین قطره زندگی ما را می‌مکند و بالا می‌کشند. تنها راه ما آگاهی و اتحاد است.



معرفی کتاب
در آئینه شعر

(تاملی در شعر شاعران معاصر)

نویسنده: عبدالرضا قنبری

انتشارات آرون





شاعر در گردش مداوم و آزادانه ی خیال و در مسیر پر پیچ و خم احساس به چه دست می یابد که برای بسیاری از مردم عادی دستیابی به آن امکان پذیر نیست؟... مایاکوفسکی شاعر روسی می گوید: "شعر یعنی سفر به کشوری سراسر ناشناس" و به راستی آنچه که ارمغان این سفرهاست کلماتی نو در جملاتی دلنشین و ورای عادت ما.... شکسپیر در نمایشنامه "رویا در شب تابستان" می نویسد: "دیوانه ، عاشق و شاعر / را از خمیر مایه خیال سرشته اند/ دیدگان شاعر در جذبه ای شور انگیز / از آسمان به سوی زمین و از زمین به آسمان در گردش است"... (بخشی از مقدمه کتاب).

کتاب "در آئینه شعر" عبدالرضا قنبری، تاملی است در شعرجمعی از شاعران معاصر(هفده شاعر) و بررسی داستانی منظوم از ادبیات ژاپن که صادق هدایت آنرا به نثر پارسی بازگردانی کرده است.(داستان اوراشیما). کتاب "در آئینه شعر" در ۱۸۰ صفحه منتشر شده است.



یک معلم، یک شعر

* عبدالرضا قنبری

روزی بنفشه

حتی اگر برف

اندام نازک اش را

پنهان کرده باشد

با اولین جوانه خواهد آمد

صبور باش نازنین

پایان زمستان تماشایی است